

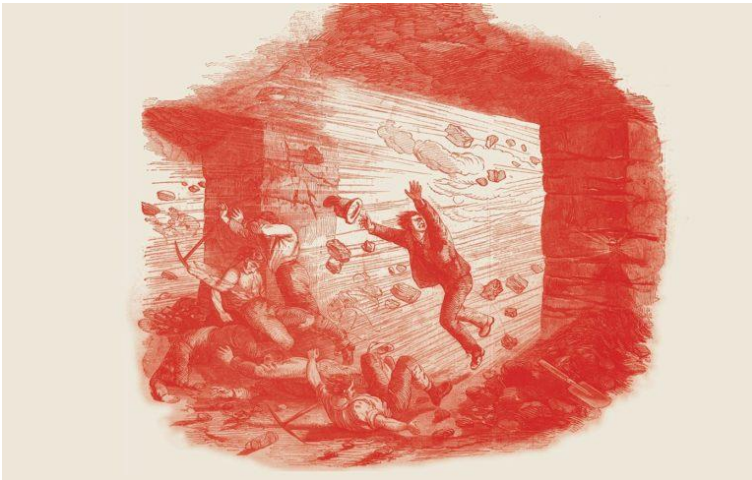
بسط تفکر اکولوژیک کارل مارکس

بررسی کتاب «اکوسوسیالیسم مارکس» نوشته‌ی کوهی سایتو

کان کنگال ۱



ترجمه‌ی محمدرضا جعفری



در میان موج فزاینده کتاب‌هایی پیرامون [ارتباط] مارکس و اکولوژی، کتاب *اکوسوسیالیسم* مارکس کتابی برجسته است. بخش بیشتر این اثر درباره این موضوع است که آیا تحلیل مارکس از سرمایه‌داری تعهدی کور به جامعه‌ی صنعتی است که شرایط طبیعی و بحران اکولوژیکی را نادیده گرفته است؟ کوهی سایتو با پیش‌کشیدن یادداشت‌های اکولوژیک مارکس در این بحث، به بازشناسی دل‌مشغولی‌های زیست‌محیطی او و ارتباط آن‌ها با نقد اقتصاد سیاسی پرداخته و این استدلال را تقویت می‌کند که مارکس بحران زیست‌محیطی را درج^۲ در سرمایه‌داری می‌دیده است.

این کتاب را می‌توان رديه‌ای بر این مباحثه‌ی شایع دانست که دل‌مشغولی‌های اکولوژیک مارکس را شدیداً محدود و ناقص می‌داند و در سودمند بودن آنها برای دوران معاصر تشکیک می‌کند. برخی متفکران سوسیالیست چون آندره گرز، جیمز آکانر و آلن لیپیتز چنین ادعایی دارند. در عوض کوهی سایتو حامی، اگر نگوییم دنباله‌رو، خط‌فکری نشریه‌ی *مانتلی ریویو* و کسانی مانند جان بلامی فاستر و پل برکت است که بر اهمیت فوق‌العاده‌ی روش‌شناسی مارکس در نقد اکولوژیکی بر سرمایه‌داری تأکید دارد. سایتو در این مطالعه شرح دقیقی از مراحل پیشرفت اندیشه‌ی اکولوژیک مارکس به مطالعات قبلی در این زمینه می‌افزاید. پیشرفتی که در مسیر خود به جایی می‌رسد که مارکس را تبدیل به یک «اکوسوسیالیست» امروزی می‌کند.

پیام اصلی این کتاب این است که مارکس بیش‌تر از آنچه در مورد او تصور می‌شود درگیر مسئله‌ی اکولوژی بوده است. سایتو برخلاف بسیاری از محققان دیگر، زمینه و بستر استفاده‌ی مارکس از اصطلاحات و مفاهیم اکولوژیکی را با استناد به نوشته‌های منتشرشده و دست‌نوشته‌های منتشرنشده، یادداشت‌های خصوصی او و آنچه از دیگران ثبت کرده، بررسی کرده و تصویری از مفاهیم مهمی که مارکس از علوم طبیعی و کشاورزی به کار گرفته به دست می‌دهد.

نقل مارکس از مبادله‌ی متابولیکی^۳ میان انسان و طبیعت در کتاب سرمایه به قدر کافی شناخته شده است. در این مبادله، کار انسانی با مواد برآمده از طبیعت به‌عنوان نیروهای طبیعی برخورد کرده، آنها را تصاحب کرده، تغییر شکل داده و مادامی که محیط طبیعت خارجی را تغییر می‌دهد خود نیز تغییر می‌کند. این مبادله در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری شکلی مخرب به خود می‌گیرد: سرمایه طبیعت را استثمار می‌کند تا جایی که با اخلال در مبادله‌ی متابولیکی میان انسان و زمین، از برگشت مواد اصلی که توسط انسان مصرف شده است به زمین جلوگیری کرده و از این طریق مانع از کارکرد طبیعی می‌شود برای ماندگاری بارآوری خاک حیاتی است.

سایتو با ردگیری خاستگاه و مسیر استفاده از اصطلاح «مبادله‌ی متابولیکی» در کارهای مارکس شواهدی به دست می‌دهد که شاید مارکس این اصطلاح را از جیکوب مالشات (Jacob Moleschott) وام گرفته باشد. مارکس در نامه‌ای به همسرش جنی در ۲۱ ژوئن سال ۱۹۵۶ از «مبادله‌ی متابولیکی مالشاتی» نام می‌برد. مالشات با انتشار کتاب خود چرخه‌ی حیات در سال ۱۸۵۲ به چهره‌ای پیشگام در استفاده از این اصطلاح تبدیل شد. برخی نامه‌های اولیه‌ی مارکس گواهی است بر این مدعا که نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه‌ی خانه‌ی او موجود بوده است.

در مقابل در این کتاب نام‌هایی از دوستان و معاصران مارکس چون جاستس ون لیپیگ، حیمز جانسون و رونالد دانیلز به میان می‌آید که می‌تواند مهم باشند. دانیلز دوست صمیمی و هم‌زم مارکس و انگلس در دهه‌ی ۱۸۴۰، ممکن است خاستگاه این اصطلاح باشد. دانیلز مطلبی با عنوان «ریزکیهان» (Microcosmos) در سال ۱۸۵۱ می‌نویسد و نظر مارکس را درباره‌ی آن جویا می‌شود. مارکس در تابستان ۱۸۵۱ شروع می‌کند به مطالعه‌ی آثار لیپیگ و جانسون که در آن زمان به خاطر رویکرد استادانه و دقیق‌شان به موضوع مبادله‌ی متابولیکی شهره بوده‌اند و یادداشت‌هایی برمی‌دارد.

^۳ در ترجمه از آلمانی به انگلیسی در متن‌ها و نویسندگی‌های مختلف انگلیسی‌زبان اصطلاح آلمانی

Stoffwechsel/ مورد استفاده‌ی مارکس به Metabolic و Metabolic Interaction

Exchange معادل‌سازی شده است. در این ترجمه‌ی فارسی اولی به برهم‌کنش متابولیک و دومی

به مبادله‌ی متابولیک برگردانده شده است.

جانسون همچنین به خاطر ارائه‌ی مفهوم علمی دگرذیسی در طبیعت شناخته شده است، مفهومی که مارکس به دفعات در سرمایه از آن استفاده می‌کند. با این حال سایتو چنین نظراتی را در خاستگاه این اصطلاح یک‌سویه می‌داند چرا که استفاده‌ی مالشات از این اصطلاح به قدری انتزاعی و متافیزیکی است که به هیچ‌وجه نمی‌تواند منبعی برای مارکس بوده باشد. در سوی دیگر، اگرچه مکاتبات اولیه بین مارکس و دانیلز به‌خوبی شناخته شده است اما این موضوع تحت‌الشعاع انتقادات مارکس و انگلس از بنگاه طبیعت‌محور^۴ دانیلز قرار گرفت که در تبادل نظر آنها در آوریل سال ۱۸۵۱ مکتوب شده است.

با این حال با رجوع به نوشته‌های مارکس در دهه‌ی ۱۸۶۰، به نظر می‌رسد [نظریه‌ی] لیبیگ، با همه‌ی کاستی‌ها و نقاط قوتی که داشت، مرجع مارکس در این زمینه بوده است. در سرمایه جمله‌ی مشهوری هست بدین مضمون که «اشاره به این که از دید علوم طبیعی، توسعه حامل وجهی منفی است، یعنی وجود جنبه‌های مخرب در کشاورزی مدرن، یکی از ارزش‌های جاودان لیبیگ است.»

یکی از مباحث محوری در این کتاب که نویسنده مدام به خواننده یادآوری می‌کند تأثیر شیمی کشاورزی لیبیگ بر صورت‌بندی مارکس از برهم‌کنش متابولیکی میان جامعه و طبیعت است. قطعه‌ای که از بخش چهارم مجموعه‌ی «مگا» گزیده شده است نشان می‌دهد مارکس کتاب شیمی کشاورزی لیبیگ را در سال ۱۸۵۱ خوانده است. اما مطالعه‌ی نظام‌مند و روشن در مورد لیبیگ تا نخستین دست‌نوشته‌ی مارکس از جلد سوم سرمایه در سال ۱۸۶۵ در دست نیست. این نشان می‌دهد مارکس در اولین قرائت‌های خود از لیبیگ روایتی انتقادی از بحران اکولوژیکی به دست نمی‌دهد. آنچه در این مطالعات اولیه نظر مارکس را به خود جلب می‌کند خوشبینی لیبیگ از امکان غلبه بر تخریب محیط زیست از طریق مدیریت علمی و استفاده‌ی منظم از کودهای مصنوعی بود. سایتو این فرض را هم پیش می‌کشد که ریشه‌ی علاقه‌ی مارکس به این خوشبینی لیبیگ ممکن است خواندن دفترهای منچستر اثر جیمز اندرسون در سال ۱۸۴۵ باشد. اندرسون در این کتاب امکان بهبود بارآوری طبیعی خاک و تأثیرات مثبت

^۴ Naturalistic Enterprise

استفاده از سیستم زهکشی و کود حیوانی را در بهبود بهره‌وری و ارتقای قیمت محصولات زراعی بررسی کرده بود. مطالعات مارکس در ۱۸۵۱ از دیگر کتاب اندرسون درباره‌ی کشاورزی در اروپا نشان می‌دهد مارکس همچنان به چنین خوش‌بینی‌ای ادامه داد. به نظر می‌رسد مطالعه‌ی آثار اندرسن مارکس را به سمت خواندن آثار دیگر لیبیگ و جانسون در سال‌های بعد سوق داد.

برخلاف ویرایش‌های اولیه و خوش‌بینانه‌ی کتاب شیمی کشاورزی، لیبیگ در ویرایش هفتم همین کتاب در سال ۱۸۶۲، که مارکس آن را در همان دهه خواند دیدگاهی بدبینانه در پیش گرفت و از اصطلاح «فرهنگ غارت»^۵ استفاده کرد که اشاره داشت به شکاف متابولیکی و بلایای اکولوژیکی که در نتیجه‌ی کاربست شیوه‌ی کشاورزی شیمیایی در تولید سرمایه‌داری به وجود می‌آید.

سایتو خاطر نشان می‌کند که مارکس اصطلاح انتقادی دیگری را در دست‌نوشته‌ی نخست جلد سوم سرمایه در ۱۸۶۵ در بخش مربوط به اجاره‌بهای زمین طرح می‌کند: «شکاف جبران‌ناپذیر»^۶. مارکس این اصطلاح را از لیبیگ گرفته و به نظر می‌رسد با بدبینی تازه‌ی او هم‌دل است وقتی لیبیگ می‌نوشت: «عناصر حیاتی خاک از بین می‌رود و این تباهی با تجارت از مرزهای ناحیه‌ای خاص فراتر می‌رود». در ابتدا بررسی دقیق‌تر این مفهوم به آماده‌سازی جلد سوم سرمایه موکول شد. اما مارکس نظرش را تغییر داد و کار بر این موضوع را در همان جلد نخست سرمایه (۱۸۶۷-۱۸۶۶) آغاز کرد.

منابع و بسط تفکر اکولوژیک مارکس در این کتاب با جزئیات و دقت بیشتر از هر آنچه که پیش‌تر در این زمینه منتشر شده بررسی شده است. این کتاب همچنین نشان می‌دهد که یادداشت‌ها و فیش‌های خصوصی عمدتاً نادیده‌گرفته‌شده‌ی مارکس که در «مگا» منتشر شده است می‌تواند نور تازه‌ای بر مراحل سفر فکری او بتابد. شاید اغراق نباشد که بگوییم مطالعات معاصر پیرامون مارکس و نیز نظریه‌ی اکوسیالیسم مارکسیستی با این کتاب وارد مرحله‌ی تازه‌ای شده است.

^۵ Robbery Culture” (*Raubbau*)

^۶ Irreparable Rift

منبع انگلیسی، سایت [مانتلی ریویو](#) به نقل از:
Science & Society, ۸۳:۱۳۰-۱۳۲ (۲۰۱۹)